

بوی گندم مال من، هر چی که دارم مال تو

کمال بهروز کیا

در کتاب ماه کودک و نوجوان شماره ۱۳۸-۱۳۹ مقاله‌ای درباره‌ی ترجمه‌ی بنده به نام «لبه‌ی پرتگاه» توسط نویسنده محترم روح... مهدی پورعمرانی نوشته شده است که مایلیم نظرم را درباره آن بیان کنیم:

فهم هر متن و تفسیر هر مفسر از آن در گرو دانشی است که او قبلاً آموخته است. در حقیقت همین آگاهی‌های پیشین است که افق معنای هر گونه تفسیر و تحلیلی از یک متن را شکل می‌دهد. بنابراین هر تفسیری مستلزم یک یا چند پیش‌فرض است.

آنتون چخوف داستان‌نویس بزرگ روس دل پر خونی از دست برخی منتقدین کم سواد و حسود زمان خود داشت. آنان ایرادهای مضحک و عجیب و غریبی به داستان‌ها و نمایشنامه‌های او می‌گرفتند. مثلاً یک کتاب دستور زبان روسی قدیمی را جلو خود می‌گذاشتند و مطالب دستوری را مو به مو از روی آن در مقاله خود می‌نوشتند و به چخوف ایراد می‌گرفتند که چرا مثلاً در داستانش به جای ضمیر اشاره «این» از ضمیر اشاره «آن» استفاده نکرده است. یا چرا در فلان نمایشنامه‌اش به جای واژه «دهاتی» از واژه «روستایی» استفاده نکرده است. گاهی اوقات چخوف مقاله‌ای می‌نوشت و در آن نشان می‌داد که حرف آنان نادرست است و آنان را به مگس‌های مزاحم تشبیه می‌کرد. بعدها پس از انقلاب در روسیه بعضی آنارشپیست‌ها و روشنفکران خرده‌بورژوا برای آن که نشان بدهند مدافع ادبیات مردمی هستند در مقاله‌هایشان از این سخن او استفاده می‌کردند. منظورم این است که اشاره منتقد به سخن چخوف در بررسی رمان «لبه پرتگاه» مصداق ندارد.

منتقد مورد نظر ادعا می‌کند استاد زبان و ادبیات فارسی است و ظرفیت‌های ادبی زبان فارسی را به خوبی می‌داند. نگاهی به واژه‌گزینی او در نقدش، میزان دانش او را در این زمینه نشان می‌دهد. واژه‌ها و ترکیبات زیر بخشی از مهارت‌های ادبی منتقد را در زبان فارسی ثابت می‌کنند: «تقریب به ذهن، تصادفاً، اصطلاح آکادمیک، به طرز نامحسوس، سطح‌بندی و لایه‌بندی، حیطه‌بندی، مشغول یا مسحور، خط‌کش سن‌یابی و سن‌سنجی، بیناسنی، بعضاً، ترادف، مضاف بر این، به منصف اجراء، فی‌الواقع پروسه، در معرض ذهن، به صورت مستتر، ضرس قاطع، مضاف‌الیهی، کاتالیزورهای زبانی، استهزای نهیب‌گونه، از سر تا بن متن و...».

منتقد ما با پراکنده‌گویی در حوزه‌هایی که معلوم است هیچ‌گونه تخصصی در آن‌ها ندارد و بدون ذکر هیچ منبعی، نتیجه می‌گیرد که لبه پرتگاه داستانی درباره نوجوانان و نه برای آنان است. او مخاطب لبه پرتگاه را فقط بزرگسالان می‌داند. اما عقیده او در این زمینه غلط است، زیرا درون‌مایه داستان نشان می‌دهد که این رمان هم برای بزرگسالان و

نان گندم دست مردم!

روح... مهدی پور عمرانی



عنوان کتاب: لبه پرتگاه
نویسنده: هانی گوری نوایک
مترجم: کمال بهروز کیا
ناشر: افکار
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۲۲۲ صفحه
بها: ۲۵۰۰ تومان

ادبیات حوزه نوجوان، ما به موضوع و رویکردهای مخاطب‌شناسانه‌اش، گوناگونی خاص خودش را دارد معروف‌ترین نوع تقسیم‌بندی این ادبیات نوبا «ادبیات برای نوجوانان» و «ادبیات درباره نوجوانان» است. البته نوع دیگری از این ادبیات نیز قابل رصد است و آن «ادبیات نوجوان» به‌طور کلی است.

این نوع از ادبیات نوجوان، خود به زیربخش‌های دیگری نیز قابل طبقه‌بندی است. چنان‌که گفته می‌شود ادبیات نوجوان، به مثابه ادبیاتی که به قلم نوجوان نوشته می‌شود و یا ادبیاتی (شعر یا داستانی) که نوجوانان شخصیت‌های آن به شمار می‌روند خواه شخصیت‌های اصلی و محوری، خواه شخصیت‌های عمومی آن.



هم نوجوانان نوشته شده است؛ کافی است به حوادث داستان نگاهی بیندازیم: مادر یوخن روزها کار می‌کند. یوخن که ظهر از مدرسه به خانه باز می‌گردد، هنگام باز کردن در خانه، کلید را گم می‌کند. آوازه‌ی خیابان‌ها می‌شود. هوا سرد است. به یک فروشگاه می‌رود. چون گرسنه است و پول ندارد، مقداری شکلات از آن‌جا می‌دزدد و... همین چند سطر کافی است تا مخاطب نوجوان خود را جای یوخن بگذارد و از خود بپرسد که اگر جای او بود، چه می‌کرد؟ این همذات‌پنداری با یوخن حتی با شخصیت‌های دیگر داستان تا پایان آن برای مخاطب نوجوان ادامه می‌یابد. بنابراین داستان «لبه پرتگاه» هم برای نوجوانان و هم برای بزرگسالان داستانی عبرت‌آموز است.

به عقیده منتقد، هدف نویسنده رمان این است که «سیمای جامعه برآمده از جنگ جهانی دوم را بازتاب دهد». اما برداشت او غلط است. زیرا نویسنده هدفش را از نوشتن «لبه پرتگاه» در پایان داستان بیان می‌کند و می‌گوید: «... می‌خواستم داستان یک تنهایی را تعریف کنم. داستان نوجوانی که نمی‌تواند از عهده کارها برآید؟ چون کسانی که فکر می‌کنند با او خوب‌اند، در لحظه مشخصی که او به آن‌ها احتیاج دارد کمکش کنند، کوتاهی می‌کنند».

گرچه ایرادهای منتقد به ترجمه نادرست به نظر می‌رسد، اما نشان می‌دهد که او هنوز فرق میان ترجمه و ویرایش متن را نمی‌داند.

منتقد ما می‌گوید که چرا در دیالوگ‌های داستان «لبه پرتگاه» نکات دستوری مو به مو رعایت نشده است. منتقد ما هنوز فرق زبان گفتاری و زبان نوشتاری را در داستان نمی‌داند. مثلاً وقتی سون با دست‌پاچگی مربی می‌گوید: «معلوم نبود چرا به نهر آب افتاده». منتقد ما ایراد می‌گیرد و می‌گوید، سون باید بگوید: «معلوم نبود چرا در نهر آب افتاده!» مهدی پور عمرانی می‌گوید که همه شخصیت‌ها و تیپ‌های داستان نه فقط باید مانند یکدیگر حرف بزنند،

بلکه باید مطابق دستور زبان پنج استاد سخن بگویند. بی‌تردید اگر مترجمی در

دیالوگ‌های داستان، همان‌طور که منتقد می‌گوید از نثر دستور زبان پنج استاد پیروی کند، او از روی کتاب پژوهشگر دیگری رونویسی می‌کند و می‌گوید: «آدم‌ها با هم فرق دارند، مترجم نباید مو به مو نکات دستوری را در زبان گفتاری رعایت کند!» همه ایرادهای منتقد به متن ترجمه به همین شکل است.

چند مورد هم اشتباه تایپی است که کاملاً روشن است و هر کتاب‌خوانی آن را می‌فهمد. مثلاً آن‌جا که منتقد عملاً جمله را با حروف درشت نوشته است که نشان بدهد مترجم خیلی بی‌سواد است. از این‌گونه اشتباهات در مقاله منتقد و دیگر آثارش به خوبی دیده می‌شود.

منتقد ما می‌گوید: «شاید از این که فکر می‌کنم بخشی از کم‌خوانی نوجوانان و به‌طور کلی مردم به عدم جذابیت‌های زبانی متن کتاب برمی‌گردد، مورد شمامتت قرار بگیرم.»

راستی منتقد از کجا می‌داند کسی کتاب مترجم را نمی‌خواند؟

عقیده‌ی منتقد درباره رویکردهای بینامتنی هم در رمان «لبه پرتگاه» غلط است. منظور سون از «شورش با کسری» قیام مشت‌زنان در چین نیست؛ زیرا «با کسر» در زبان آلمانی نام نوعی سگ است.

در این داستان آقای هامل مربی پرورشگاه به سگ‌ها علاقه زیادی دارد. به همین دلیل نام سگ‌ها را روی بچه‌های پرورشگاه گذاشته است. مثلاً «مورفری»، به دیگری «پاکوتاه»، به سومی «گوش‌دراز» و به یوخن «باکسر» می‌گوید. از این‌رو یوخن بچه‌ها را علیه مربی تحریک می‌کند و می‌خواهد صدای سگ‌ها را در ییاورد و به مربی بفهماند که آنان

انسان‌اند و نه حیوان. سون دوست یوخن است و می‌داند که او می‌خواهد چه کار کند. بنابراین منظور سون از «شورش باکسری» شورش است که به وسیله یوخن سازماندهی می‌شود و در آن بچه‌ها با تقلید از صدای سگ‌ها به مربی می‌فهمانند که آنان انسان‌اند و نه حیوان، تا با آنان انسانی رفتار کند. از این‌رو حرف سون ربطی به شورش بوکسورها در چین ندارد.

به علاوه مهدی پورعمرانی نشان می‌دهد که یک آگاهی سطحی از اصلاحاتی مانند بینامتنی دارد. می‌دانیم که اصلاحاتی مانند بینامتنی و بینامتنیت بین اهل نظر مورد مناقشه است؛ زیرا این‌گونه اصطلاحات معادل‌های دقیقی برای واژه‌ی اصلی آن در زبان مبدأ نیستند. گرچه یک یا دو معنای واژه اصلی را در ذهن مخاطب تداعی می‌کنند.

نظریه بینامتنی را ابتدا یولیا کریستوا پس از مطالعه آثار میخائیل باختین مطرح کرد. کریستوا با این روش می‌خواست ارتباط و تعامل بین متن‌ها را نشان بدهد. نظریه او شاخه‌های گوناگونی مانند بیناگفتگویی، بینا فرهنگی و ترامنتی یافت. ژرار ژنت نظریه او را گسترش داد تا بتواند روابط یک متن را با متن‌های دیگر مورد بررسی قرار بدهد. او شیوه‌های تحلیل بینامتنی را به پنج دسته بینامتنیت، پیرامنتیت، فرامنتیت، سرمنتیت و بیش‌منتیت تقسیم کرد. در این تقسیم‌بندی ژنت دامنه مطالعاتی متن‌هایی را که از دیگر متن‌ها برگرفته می‌شوند، دامنه مطالعاتی بیش‌منتیت نامید.

به نظر من اگر زبان آلمانی می‌دانست و متن ترجمه را با متن اصلی مقایسه می‌کرد، متوجه می‌شد که مترجم بهترین معادل‌ها را در ترجمه ضرب‌المثل‌ها انتخاب کرده است و به جای مسخره کردن مترجم، مانند همه خوانندگان که خود قبول دارد، از آن لذت می‌برند، از ترجمه لذت می‌برد و بیهوده از کیسه خوانندگان حرفه‌ای و منتقدان آگاه خرج نمی‌کرد که حرف خود را به کرسی بنشانند: عیب‌جویی هنر خود کردی

تازه پدرش، سموات دیگری از مثلاً مهر پدری داشت، پس از مواجهه با این رفتار سرد پدر، سرخورده و ناامید، بعد از یک هفته پرسه زدن و دلمزدی‌هایی برای سیر شدن و شنبها در استگاه‌های متروکه و اتیارهای کاه خوابیدن، وقتی همه بی‌ها را پس و پیش خود خراب شده دید، بر آن شد که خودش را به پاپس معرفی کند و همین کار را کرد. او برای آخرین بار به کانون اصلاح و تربیت برگردانده شد.

نویسنده، یوخن را در پاپسین فصل داستان، بیرون از پرورشگاه رها می‌کند و در متنی خارج از داستان، این‌گونه می‌گوید:

«خواننده عزیز! غالباً از من می‌پرسند آیا داستانی که در این کتاب نوشته‌ام، واقعی است؟ من جواب می‌دهم که آن را به‌طور مستقل کشف کرده‌ام. ولی واقعی است. شخصی همچون یوخن، بکر، آقای عامل و نیز چنین کانونی هرگز وجود نداشته است، اما بی‌ارتباط با واقعیت هم نیست.

امروزه نمی‌توان به شیوه آقای عامل مرئی بود. اکنون آموزش دقیقی از یک مدرسه برای تعلیم و تربیت اجتماعی انتظار دارند. هر چند من نمی‌خواستم گزارشی نویسم و خبری از وضعیت یک کانون در اختیار بگذارم. من کانون‌های زیادی می‌شناسم. دخترها و پسرهای زیادی می‌شناسم که در آن‌ها زندگی می‌کنند. مهربان‌ترین‌ها می‌شناسم که کار بسیار دشواری دارند و اکثرشان به مراتب با عشق و علاقه وافر و فداکاری بسیار وظیفه‌شان را انجام می‌دهند. به نظرم متصفانه نیست که مرئی‌های مانند آقای عامل را نمونه آقای عامل هم من مرئی بدخواه و بداندیشی نمی‌بینم. بلکه او از آدم‌هایی است که شغلی را انتخاب کرده که برای آن آموزش‌های لازم را تحصیل نکرده است. هدفم نیز این نبوده است که یک ماجرای جنایی را شرح دهم. نمی‌خواستم لگنت اشارام را تکان دهم و تهدیدآمیز بگویم: بسبباً سرفت یک اسب‌ات از یک پرورشگاه چه می‌ماند دادا می‌خواستم داستان یک تنهایی را تعریف کنم. داستان نوجوانی که نمی‌تواند از عهده کارها برآید چون کسانی که فکر می‌کنند با او خوب‌اند، در لحظه مشخصی که او به آن‌ها احتیاج دارد که کمکش کنند، کوناهی می‌کنند. نه به دلیل این‌که آن‌ها بد هستند، بلکه از این‌رو که دقیقاً مثل هر یک از ما پُر از آشنای و بی‌فکرند.

این کتاب از حیانت و تبهکاری تعریف نمی‌کند، بلکه از احتیاج و نیاز سخن می‌گوید. نمی‌خواهد معجزان و گناهکاران را توصیف کند، بلکه می‌خواهد آدم‌هایی را که در لحظه مشخصی تشنه رفتار می‌کنند، توصیف کند. یوخن هم به این گروه عظیم از آدم‌ها تعلق دارد به گم‌تر و نه بیشتر، چه بر سر یوخن و یوخن‌ها خواهد آمد؟ من نمی‌دانم، زیرا نتوانستم ادامه ماجرا

۹۹ کتاب‌های کودک و نوجوان
فروردین ۱۳۸۸

عیب نادیده یکی صد کردی

خوانندگان حرفه‌ای و منتقدان آگاه بهتر از هر کسی می‌دانند که هر ترجمه در نوع خود یک تفسیر و بازگوکننده‌ی نگاه مترجم به متن است؛ زیرا مترجم بی‌دلیل یک واژه یا جمله و ضرب‌المثل را از بین چند واژه یا جمله یا ضرب‌المثل معادل انتخاب نمی‌کند. به همین دلیل برخی منتقدان معتقدند که درک بینامتنی در ترجمه را باید بر عهده خواننده گذاشت (نه منتقد).

به عبارتی آنان معتقد به «دریافت» مفهوم بینامتنی از جانب خواننده هستند (نه منتقد) و برخی دیگر اصرار به «بازسازی» این بینامتنی از سوی مترجم دارند.

با وجودی که منتقد ما خود اعتراف می‌کند که زبان آلمانی و انگلیسی نمی‌داند، ادعا می‌کند که گویش‌ها و روایت‌های مختلف داستانی در زبان آلمانی را به خوبی می‌داند. خواهش می‌کنم به این جمله ایشان توجه کنید: «مترجم اگر می‌خواست شکل گویش و روایت نویسنده حفظ شود، دو کار باید می‌کرد!» در حقیقت منتقد ما چشم‌پسته متن‌های مختلف آلمانی را خوانده، با مردم مناطق مختلف آلمان حرف زده، متن اصلی لبه پرتگاه را هم به زبان آلمانی خوانده است و بعد آن را با متن فارسی مقایسه کرده است و شکل گویش و روایت نویسنده را دریافته است! خواهش می‌کنم صفحه شانزده و صفحه هفده کتاب ماه کودک و نوجوان شماره ۱۳۹-۱۳۸ را مطالعه کنید و خلاصه داستان «لبه پرتگاه» را به قلم منتقد (صفحه ۱۶) با ترجمه مترجم (صفحه ۱۷) که سخن نویسنده کتاب در پایان داستان است، مقایسه کنید. به آسانی متوجه خواهید شد کدام نثر فارسی روان است.

برای آن که موضوع کاملاً روشن شود، نکات دستوری و ویژگی‌های نگارشی خلاصه داستان لبه پرتگاه را به قلم منتقد بررسی می‌کنیم:

۱. پیرنگ در خلاصه داستان آشفته است. ترتیب حوادث از نظر زمانی رعایت نشده است.
۲. نقطه اوج در خلاصه داستان قابل تشخیص نیست.
۳. گره‌گشایی و پایان ماجرا نیز در خلاصه داستان تشخیص داده نمی‌شود. خلاصه داستان با سه نقطه پایان یافته است که نشان می‌دهد هنوز ماجرا ادامه دارد.
۴. خلاصه داستان با جمله معلوم و زمان حال شروع می‌شود، اما به تدریج تغییر می‌کند، به طوری که زمان فعل‌ها ماضی و آخرین جمله مجهول می‌شود. بدین ترتیب فعل‌ها و جمله‌ها از نظر ساختار، زمان و آهنگ کلام در خوانش هماهنگ و زیبا به نظر نمی‌رسند.
۵. در بعضی از جمله‌ها که دو یا چند جمله پیرو دارند، فعل‌ها غلط صرف شده‌اند؛ مثلاً در جمله «به ویژه وقتی فهمید همسر اولش ازدواج کرده، نوعی حس انتقام در وجود مادر یوخن شعله می‌کشد»، زمان فعل فهمید که ماضی ساده است و زمان فعل می‌کشد که مضارع است در روایت غلط است. به علاوه جمله اشکالات دیگری هم دارد که درست آن، این می‌شود: «به ویژه وقتی می‌فهمد همسر اولش ازدواج کرده است، نوعی حس انتقام‌جویی در وجود او شعله می‌کشد».
۶. خواهش می‌کنم به این بخش از تلخیص منتقد ما توجه بفرمایید: «یوخن که پیش از آمدن نزد پدرش، تصورات دیگری از مثلاً "مهر پدری" داشت، پس از مواجهه با این رفتار سرد پدر، سرخورده و ناامید، بعد از یک هفته پرسه زدن و دله‌زدی‌هایی برای سیر شدن و شب‌ها در ایستگاه‌های متروکه و انبارهای کاه خوابیدن، وقتی همه پل‌ها را پس و پیش خود خراب شده دید، بر آن شد که خودش را به پلیس معرفی کند».

لطفاً دوباره آن را با صدای بلند بخوانید و چنانچه نفستان بند نیامد، ببینید چند تا سکنه هنگام خوانش به وجود می‌آید. بنده خاطر هست اولین سخنی که معلمان ادبیات ما در درس انشاء و آیین نگارش می‌گفتند و در همه کتاب‌های آئین نگارش هم تأکید شده، این است که «جمله باید کوتاه، بامعنا، زیبا و خوش‌آهنگ باشد». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در این بخش از تلخیص فعل‌های آمدن، داشت، پرسه زدن، شده دید، معرفی کند هنگام خوانش متن موزون و هم‌آوا نیستند. وانگهی کسی که اصول تلخیص داستان و آئین نگارش را بداند، هیچ‌وقت از واژه‌های نازیبا و نادرستی مانند «از مثلاً، مواجهه، پس و پیش خود، بر آن شد» در گفتار و نوشتار استفاده نمی‌کند. در عین حال زمان فعل‌های این بخش از تلخیص با بند اول آن در روایت دو زمان مختلف را نشان می‌دهد که با یکدیگر همخوانی ندارند. بنابراین نگارش درست این بخش از تلخیص منتقد می‌شود: «یوخن قبل از ملاقات با پدرش، تصورات دیگری از مهر پدری دارد؛ اما وقتی رفتار سرد پدر را می‌بیند، سرخورده و ناامید می‌شود. از پیش پدر فرار می‌کند. یک هفته در خیابان‌ها سرگردان می‌شود. روزها با دله‌زدی خود را سیر می‌کند و شب‌ها در ایستگاه‌های خلوت و انبارهای کاه می‌خوابد. وقتی همه پل‌ها را پشت سر خود خراب می‌بیند، به اداره‌ی پلیس می‌رود و خود را معرفی می‌کند».

۷. در جمله «یوخن برای مادرش بی‌قراری می‌کند، مادرش اما در فکر ازدواج دوباره با مردی است که پیش او در مغازه‌اش کار می‌کند». حرف ربط «اما» بعد از کلمه «مادرش» آمده است که از نظر دستور زبان فارسی غلط است؛ زیرا در دستور زبان فارسی حروف ربط همپایه‌ساز که جمله پایه و جمله پیرو را به یکدیگر مربوط می‌کنند، بلافاصله پس از جمله پایه و قبل از جمله پیرو می‌آیند. بنابراین نگارش درست جمله منتقد ما در تلخیص داستان می‌شود: «یوخن برای مادرش بی‌قراری می‌کند، اما مادرش در فکر ازدواج دوباره با مردی است که پیش او در مغازه‌اش کار می‌کند».
- به عقیده‌ی بنده، تنها حرف درست منتقد ما همین ضرب‌المثل «اگر نخوریم نان گندم، دیدیم دست مردم» است؛ زیرا اگر واقعاً کتاب‌های همان مترجم‌های محترمی را که در مقاله نام برده است، خوانده بود، چنین نکات دستوری و نگارشی ساده‌ای را در مقاله خود اشتباه نمی‌کرد و در بررسی اثر پدیدآورنده دیگری موضوع را وارونه جلوه نمی‌داد؛ چه باک!

بوی گندم مال من، هر چی که دارم مال تو
یه وجب خاک مال من، هر چی می‌کارم مال تو

منابع

1. de. Wiki / intertextualitaet
2. Intertextualitaetstheorie: www. Uni-protokolle. de/
3. Intertextuality: revistas. Ucm. es/fll/

۴. دستور زبان پنج استاد. عبدالعظیم قریب: roumii. Blogspost.com

۵. لبه‌ی پرتگاه. هانس گئورگ‌نوا. ترجمه کمال بهروز کیا. نشر افکار.

۶. نخوریم نان گندم دیدیم دست مردم. روح... مهدی پورعمرانی. کتاب ماه کودک و نوجوان، ۱۳۸۹-۱۳۸۸